

دربان آپارتمان نفس زنان نزد آنها آمد و بریده بریده

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

گفت :

– قربان آب قطع شد !

اخم های آقای فتاح تو هم رفت و جواب داد :

– این غیر ممکنه ...

– بخدا قربان راست میگم از شیرها بجای آب

باد خارج میشه !

در حقیقت هم آب قطع شده بود ... حتی بر

خلاف همیشه که از نیمه شب به بعد آب توی تمام لوله ها

جاری میشد ، آنشب آب نیامد ... ساکنین آپارتمانها

حتی اهل محل مرتب زنگ خانه آقای فتاح را میزدند

و سراغ آب رامی گرفتند :

– آقای فتاح قربانت کردم ... پس این آب چطور

شد ؟

آقای فتاح هم به همه وعده میداد :

– فردا صبح حتما " درست میشه .

آقای فتاح شب بدی را گذرانید . . . فردا اول وقت بار دیگر به سراغ متصدی اداره آب رفت :

– جناب رئیس این چه دستوری بود که هنوز امضاء شما خشک نشده آب را قطع کردند :

متصدی آب ناراحت شد و جواب داد :

– این غیر ممکنه . . .

– مطمئن باشید خلاف عرض نمیکنم .

– شما تشریف ببرید من کتبا " دستور میدهم آب محله شما را شبانه روزی بکنند . . .

وقتی آقای فتاح بمنزل برگشت از شیرها مثل آبشار آب روی زمین میریخت ! . . . یکعده داشتند لباس می شستند . . . چند نفر پله ها را تمیز می کردند . . .

آقای فتاح باز مورد تشکر و امتنان اهالی قرار گرفت .

اینهمه راه شوخی نبود . . . تاکسی . . . اتوبوس پیاده روی حسابی او را خسته کرده بود . . . احتیاج داشت یک دوش آب گرم بگیرد . . . داخل حمام شد

دوش را که باز کرد حالش جا آمد . . . نشاطی پیدا کرد و توی دلش گفت :

"الان خیلی ها مثل من دارند دوش می گیرند و به جان من دعا می کنند . . ."

سرش را صابون زد . . . میخواست صابون ها را بشورد که آب قطع شد و صدای فس . . . فس از شیر آب بگوشش رسید ! ! . . . گمان کرد گوش هایش اشتباه میشوند . . . چشم های پر از صابونش را باز کرد . . . بعله . . . آب قطع شده و صدای فس . . . فس از شیر آب بود ! ! . . .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

برای بار دوم پیش مردم آبرویش رفت . . . از حمام بیرون آمد لباس پوشید و به کوچه رفت . این دفعه تصمیم گرفت پیش بازرس اداره آب برود . . . او هم از دوستان قدیمی او بود حرفش برو و برگردند داشت وقتی داخل اتاق او شد دست به گردن یکدیگر انداختند . . . روی هم را بوسیدند . . .

آقای غفور گفت :

— خیلی خوش آمدین قربان ...

— متشکرم دوست عزیز ...

بعد از اینکه قهوه خوردند و سیگار کشیدند ...

آقای فتاح موضوع آپ را بمیان کشید. دوستش

آقای غفور از این جریان خیلی عصبانی شد و گفت :

— یعنی چه ؟ ... الان تلفن میکنم .

شماره تلفن چرخید و سفارش های لازم شد ...

آقای فتاح خوشحال و راضی به خانه برگشت . خانمش

فوری برای او قهوه درست کرد ... وقتی خواست یک

لیوان آب هم برای او بیاورد متوجه شد آب دوباره

قطع شده ... [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

آقای فتاح واقعا " از کوره در رفت و به مردمی که

جلوی خانه او اجتماع کرده بودند گفت :

— حالا که کار به اینجا رسید من قضیه را در آنکارا

حل خواهم کرد ... اگر روزی ۱۲ ساعت آب نگر فتم

" مرد " نیستم . . . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بعد از نیم ساعت آقای فتاح تلفنی با آنکارا تماس گرفت و دستوراکید صادر شد که نظر ایشان تامین گردد و بلافاصله آب وصل شد . . .

اسم و رسم آقای فتاح به کوچه و محله‌های دیگر هم رسید همه از یکدیگر می پرسیدند :

" این آقای فتاح کی یه که چنین قدرتی داره . . . ؟ همه چه آدمی اگر بخواد میتونه در تمام ۲۴ ساعت

هم برای محله آب بگیره . . . چون فکر محله‌ی دیگه را کرده ۱۲ ساعت آب را کافی دیده . . . ! ! ! "

ولی افسوس دستور مقام عالی رتبه آنکارا هم دو ساعت بیشتر اجرا نشد . . . باز هم لباس شستن زن‌ها

نیمه‌کاره ماند و مردها با سرو تن صابون زده زیردوش حمام سرگردان شدند !

دوباره فحش و ناسزا بود که نثار آقای فتاح گردید ! . . . .



" این مرتیکه ما را مسخره کرده . . . مردم را میبیره توی حمام ناپاک تر از اول بیرون میفرسته . . . آقای فتاح دیگه رو نداشت توی محله ظاهرشود صبح خیلی زود از خانه بیرون میآمد و تا آخر شب توی راهروهای سازمان آب این در و اون در میزد . . . سر و صدا میکرد فحش و ناسزا میداد اما بدون فایده . . . کار بجائی رسید که بیشتر روسا هم توی دنده لج افتادند . . . هر دفعه که آب وصل میشد بعد از نیم ساعت قطع می کردند . . . کم کم روزی یک ساعت هم که قبلاً "آب میدادند به سه ربع و نیم ساعت و یک ربع و حتی ده دقیقه تبدیل شد . . . یک وقت هم دوسه روز اصلاً "آب ندادند ! ! . . .

مردهای محل دنبال آقای فتاح می گشتند که حسابی کتکش بزنند اگر گیرزن ها می افتاد خفه اش می کردند آقای فتاح رو نشان نمیداد . . .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)  
یکروز که با رئیس اداره آب حسابی دعوا کرده

وبا قهر از اتاق او بیرون میآمد گفت :  
— همین امروز به آنکارا میروم و تکلیف رایکسره

میکنم . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

— همان دربارنی که روز اول با او بگو . . . مگو . . .  
کرده بود این حرف ها را شنید . . . نیشخندی زد و  
آهسته به او گفت :

— قربان احتیاج نداره به آنکارا بروید . . . بیخود

زحمت نکشید ساعت پنج بعد از ظهر به قهوه خانه " غلام  
سیاه " بیائید تا من کار شما را درست کنم . . .

آقای فتاح با تعجب پرسید :

— چطور درست میکنی ! . . .

— شما به آنجا تشریف بیارید . بعد می بینید . . .

آقای فتاح ساعت پنج به قهوه خانه " غلام سیاه "

رفت دربان یک گوشه نسته بود . پهلوی او یک مرد

جوان که لباس های مرتبی نداشت دیده میشد .

آقای فتاح رفت پهلوی آنها روی یک صندلی

نشست و گفت :

– بفرمائید ... درست کنید به بینم ! ...

دربان خنده مخصوصی کرد :

– یک چائی بخورید خستگی تان در بیاد تا صحبت

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

کنیم .

– وقت ندارم :

– دربان در حالیکه استکان چائی خودش را جرعه

جرعه می نوشید گفت :

– بسیار خوب ، شروع می کنیم .

بعد در حالیکه به مرد ژنده پوش اشاره میکرد ادامه

داد :

– این آقا را که ملاحظه میفرمائید ... همه کاره

است ... کار شما دست اونه اگر آنکارا هم برید و از

هر جا نامه بیاورید بازم این آقا باید کار شما را انجام

بده . حالا خودتان دونفری صحبت بکنید و ترتیب

کار را بدهید .



مردی که لباس پاره پوشیده بود از آقای فتاح

پرسید : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- روزی چند ساعت آب میخواهید ؟ !

- روزی ۱۲ ساعت .

- شدنش . . . . همیشه . . . . ولی براتون صرف نمیکنه .

آقای فتاح با گیجی پرسید :

- یعنی چی . صرف نمیکنه ؟ . منظورت چی یه ؟

مرد لباس پاره خیلی خونسرد و آرام جواب داد :

- روزی ۱۲ ساعت آب پنج هزار لیتره آب میخوره .

آقای فتاح گیج تر شد :

- این پول را بنام رشوه میخواهی ؟

مرد ژنده پوش با حرکت سر جواب داد :

" بعله . . . "

آقای فتاح با مشت محکم روی میز زد و گفت :

- شهرداری را روی سرتان خراب میکنم . . . پدر

رشوه گیرها را در میارم .

دربان و مرد ژنده پوش اصلاً " جوابی ندادند و آقای فتاح با عصبانیت از قهوه خانه بیرون رفت .

فوری نامه شکایتی نوشت و برد شهرداری . . .  
تصمیم گرفته بود بهر قیمتی باشد دربان و متصدی آب را به زندان بیندازد [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

جلوی در سازمان آب با چند نفر از اهالی محل روبرو شد که برای شکایت از او مراجعه کرده بودند !  
تا چشمشان به او افتاد شروع به اعتراض کردند :

" شما باعث شدید که آب محله‌ی ما قطع بشه . . . "  
" پدر سوخته ناکس اقلای روزی یک ساعت آب داشتیم کاری کردی آن راهم قطع کردند ! "

آقای فتاح بهر زحمتی بود از دست آنها فرار کرد  
و پیش یک وکیل رفت .

وکیل بعد از اینکه حرفهای او را شنید گفت :  
- تمام این حرفها درست ولی تو چطور میتونی ثابت کنی که ازت رشوه خواسته‌اند .

اگر ازت دلیل و مدرک بخواهند چی جواب میدی  
هیچ میدانی که اونوقت به جرم زدن تهمت چه بلائی  
به سرت میارن . . . ؟

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

آقای فتاح جوابی نداشت بدهد یگراست بخانه اش  
رفت ، زنش تا او را دید شروع به غر . . . و . . . غر . . . کرد . . .  
- بخاطر تو دیگه جرات ندارم از اتاقم خارج  
بشم . . .

آقای فتاح جواب زنش را نداد . . . رفت توی  
اتاقش . . . دفترچه پس اندازش را برداشت توی جیبش  
قایم کرد و آمد بیرون . . . به زنش گفت :

" برو به اهل محل خبر بده . . . از فردا آب  
محلہ ۲۴ ساعته خواهد شد . . . !

یگراست به بانک مراجعه کرد ده هزار لیبره پول  
گرفت بعد پیش دربان رئیس سازمان آب رفت . . . دو  
تائی مرد ژنده پوش را پیدا کردند و در عرض نیم  
ساعت آب برای همیشه وصل شد . . .

آب و هوای محله دوباره فرق کرد ... آقای  
فتاح مرد سرشناس محله شد ماه ها داستان پشتکار او  
ورد زبان ها بود .

- مرد عجیبی یه ... اینقدر دنبال کار رفت  
تا بالاخره آب محله را ۲۴ ساعته کرد ! " حالا تنها  
مشکل آقای فتاح اینست که اگر یکروز زنش موجودی  
حساب پس انداز او را ببیند وبه پرسد این ده هزار  
لیره را چه کرده جواب زنش را چه بدهد !

[KetabFarsi.com](http://KetabFarsi.com) پایان

## برای چی؟ چرا؟ چطور؟

زن و شوهری وارد یکی از رستورانهای لوکس شهر شدند. دربان‌هایی که اونیفورم قدیم 'بتن' داشتند پالتوهای واردین را گرفته و راهنمائیشان میکردند.

سالن رستوران با اندازه سالن یک اپرا بزرگ بود زن و شوهر پشت میزی نشستند، نورلواسترها چشمهای مرد را ناراحت کرده بود، پاهایش را روی قالیهای گرانقیمت گذاشته بود.

گارسون جلویشان دو تا چنگال، دو تا قاشق و دو تا کارت گذاشت.

دستور غذا دادند. موزیک آرام، آرام پخش

میشد ، نوازنده پیانو دیده نمیشد . ویولن زن که  
حدود پنجاه سال داشت پشت میکروفون ایستاده و  
مشغول بود .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

زن گفت :

– فکر میکنی این ویولن زن هنوز هم امیدواره

که خوب میزنه ؟

مرد جواب داد :

– البته گاهی این امیدش را از دست میدهد

ولی باز هم امیدواره بخصوص وقتی که مشروب میخوره

– منظورم امیدی است که در موقع شروع بنواختن

ویولن داره

– البته نه بشدت روزهای اولیه . . . . . ولی باز

هم . . . . .

مرد گفت :

– خیلی دلم گرفته .

– شاید از صدای موزیک ناراحتی ؟ . . . . .



مرد گره کراواتش را شل کرد بعد تکمه یقه اش را هم باز کرد :

— نه از هوای اینجاناراحتم ، چون خیلی کثیفه ..  
مرد به آنها یک غذا میخوردند نگاه میکرد ،  
صورت آدمیکه غذا میخورد پر از دود شده بود بعد از  
آن صورتش شکل گرگدن شد ، انگار گرگدن بزرگی به  
رستوران آمده و غذا میخورد !  
لپ هایش خیلی پر باز و بسته میشد ، لقمه بان  
بزرگی را نجویده قورت میداد !  
سریک پیرزنی هم درست شبیه سرخوک بیابانی

شده بود .  
[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

مرد گفت :

— من خیلی ناراحتم .....

زن : جواب داد :

— شاید از گرمای هواست ..... دود سیگار هم  
تو سالن پر شده .....  
" کلمه اینها ، آمد -

مرد در پشت میز روبروشی سر یک قاطری را دید  
به زنش گفت :

- اینها را نگاه کن ، تمامشان حیوان هستند ،  
اونم حیوانات زشت و بیابانی " این زن را نگاه کن .  
مثل اورانگوتان نیست ؟  
زنش جواب داد :

- چون تو ناراحتی ، اینطوری خیال میکنی .  
- اگر حاضرین در رستوران یک دفعه بمیرند ،  
دنیا چی روگم میکنه ؟ [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)  
- تو از آدمها خوشتر نمیدی .

- من انسانها را دوست دارم ولی اگر آدمی بمیره  
فکر میکنی دنیا چیزی رو از دست میده ؟  
- دیگران هم در مورد تو مثل تو فکر می کنند  
مثلا " می گویند :

" اگر این آدم بمیرد ، دنیا چی روگم میکند ؟  
- نه ، اینها اصلا " نمی تونند فکر کنند ! "

خدا باین کله‌ها نگاه کن . چشمه‌هاشان مثل سر سوزن کوچیک شده!

اصلا "مرتیکه از دنیا خبر نداره و عین خیالش نیست . اینطور آدم‌ها بهیچ چیز فکر نمی‌کنند ، اصلا" فکر کردن بلد نیستند . . . . .

پهلودستی‌اش بیفتک‌را مثل سگی که استخوانی پیدا کرده باشد بدن‌دان میکشید!

پس از چند دقیقه سکوت مرد دوباره گفت :

- خانم دارم خفه میشم . . . .

- میخوای بریم ؟

مرد گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- میدونی دلم چی میخواد؟

- چی ؟

- در میان این انسانهای حیوان نما ، منم دیو

میشدم ، بعد جلوی دررستوران میایستادم و آدمهای

اینجارا امتحان میکردم .

وقتی حرفهایش تموم شد اضافه کرد :

- دستهام داره بزرگ میشه! ...

- آره قدت هم داره بلند میشه!

صندلی ی زیر مرد شروع کرد به لرزیدن! ...

زن گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- خداوند اچی می بینم! مرد چت شده؟ چقدر

بزرگ شدی! ...

مرد در جای خود بزرگ میشد و قدش بلند میگردید

مرد شکل دیو شده بود، یک دفعه از جایش بلند شد

و جلوی در رستوران ایستاد و فریاد کشید :

- هی... هی...

از این صدارستوران بلرزه درآمد، مشتریهای

توی رستوران، صحبت و خوردن... را کنار گذاشتند

زن بشوهرش که جلوی در را گرفته بود گفت :

- بیا بریم خانه... زشته... ..

مرد زنش را هول داد و گفت :

— یا الله همه از جایتان بلند بشید و به صف  
بایستید ، میخوام شماها را امتحان کنم !  
مردم در مقابل مرد دیو شکل صف کشیدند ، از  
آنکه جلوی همه بود پرسید :

— چرا ؟ [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

وقتی جوابی نشیند سیلی محکمی باو زده و گفت :  
— برو گمشو . . . . .

از نفر دوم سؤال کرد :

— برای چی ؟

وقتی از او هم جوابی نشیند . لگد محکمی باو  
زد و از در بیرونش کرد . نوبت سومی شد از او پرسید  
— چطور ؟

وقتی او هم ساکت ماند ، یک تف بصورتش -  
انداخته و گفت :

— برو گمشو . . . نمی خوام ببینمت !

از یک زن چاق پرسید :

www.KetabFarsi.com کی؟

حاضرین در رستوران هیچکدامشان به (چرا؟  
چی؟ چطور؟ کی؟) نمی‌توانستند جواب بدهند  
مرد تنومند هم آنها را با مشت و لگد و تف بیرون  
میکرد! در میان شلوغی مردم صدائی شنیده شد که  
میگفت:

— چرا ما از او سؤال نکنیم؟

در این وقت همه با یکصدا فریاد زدند:

— ما هم باید از تو سؤال‌هایی بکنیم... یکی

پرسید:

— من راننده هستم بگو ببینم میتونی لاستیک

اتومبیل منو باد کنی؟

مرد سکوت کرد ولی مثل بادکنکی که بادش خالی

میشد، قدش کوتاه و تنش لاغر شد.

بعد یک زن پرسید:

— من یک زن هرجائی هستم. بگو ببینم توی